«آن رزقی بوده که الله برای شما - از دریا - خارج کرده است؛ آیا از گوشت آن چیزی با خود دارید که به ما هم بدهید؟» و ما مقداری از گوشت آن را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادیم و از آن میل کرد.

از ابوعبدالله جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را به فرماندهی ابوعبیده رضی الله عنه به سوی کاروانی از قریش فرستاد و یک انبان - کیسه ی بزرگِ - خرما، به عنوان توشه ی سفر به ما داد و جز آن چیزی نبود که به ما بدهد. ابوعبیده رضی الله عنه از این خرما، دانه دانه به ما می داد. از جابر رضی الله عنه پرسیده شد: شما با یک دانه خرما چه می کردید؟ گفت: مانند کودک آن را می مکیدیم و روی آن آب می نوشیدیم و همین برای یک روزِ ما تا شب کافی بود. همچنین با چوب دستی های خود، برگ های خشک درختان را می زدیم و برگ هایی را که به زمین می ریخت، با آب نرم و خیس می کردیم و می خوردیم. جابر رضی الله عنه می گوید: به سوی ساحل دریا رفتیم که ناگهان چیزی مانندِ توده ای بزرگ از ریگ در جلوی ما نمایان شد. پس به سوی آن رفتیم که جانور دریایی بزرگی به نامِ عنبر بود. ابوعبیده رضی الله عنه گفت: مردار است و سپس گفت: خیر؛ بلکه ما فرستادگان رسول الله صلی الله علیه وسلم و در راه الله هستیم و چون در حالتِ اضطرار و ناچاری قرار گرفته اید، از آن بخورید. بدین ترتیب ما که سیصد نفر بودیم، یک ماه از آن تغذیه می کردیم و حتی چاق شدیم. به چشمِ خود دیدم که از گودیِ چشم این عنبرماهی، با مشک های آب روغن می گرفتیم و از بدنش تکه گوشت هایی به اندازه ی گاو می بُریدیم. ابوعبیده سیزده نفر از ما را در گودیِ چشم این جانور نشاند؛ همچنین یکی از دنده های پهلویش را گرفت و آن را ایستاده نگه داشت که بزرگترین شترِ بارکشِ ما از زیرِ این دنده عبور کرد! ما از گوشت این جانور تکه هایی را خشک کردیم تا به عنوان توشه ی راه برداریم. وقتی به مدینه رسیدیم، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتیم و ایشان را در جریان قرار دادیم که فرمود: «هُوَ رِزْقٌ أَخْرَجَهُ اللَّه لَكُم، فَهَلْ معَكمْ مِنْ لحْمِهِ شَيء فَتطْعِمُونَا؟»: «آن رزقی بوده که الله برای شما - از دریا - خارج کرده است؛ آیا از گوشت آن چیزی با خود دارید که به ما هم بدهید؟» و ما مقداری از گوشت آن را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادیم و ایشان از آن میل کرد.

[صحیح است] [متفق علیه]

رسول الله صلی الله علیه وسلم سریه ای را به امارت ابوعبیده به سوی قافله ی قریش می فرستد تا گندم و غذای آنها را بگیرند؛ و به آنها ظرف پوستینی از خرما می دهد که امیر آنها به هریک از افراد حاضر در این دسته ی نظامی یک خرما می دهد، چون توشه ی آنها در این سفر اندک است. و به همین دلیل صحابه آن را مکیده و پس از آن آب می نوشیدند و با عصاهای شان برگ های درختان را می ریختند تا هم شتران از آنها بخورند و هم آنها را خیس می کردند تا نرم شوند و خود از آنها استفاده کنند. اما زمانی که به ساحل دریا می رسند، چیزی مانند تپه ای شنی می بینند و چون نزدیک تر می روند متوجه می شوند ماهی بزرگی به نام عنبر است؛ در ابتدا امیرشان ابوعبیده آنها را از خوردن آن نهی می کند چون مردار است و به نص قرآن مردار حرام است؛ سپس اجتهاد خود را تغییر می دهد و به آنها اجازه می دهد از آن بخورند؛ چون خوردن مردار در حال ضرورت جایز است به ویژه زمانی که در سفری عبادی هستند. و از طرفی نمی دانستند که مردار دریا حلال است. بنابراین به حالت ضرورت استناد نموده و از آن می خورند و مقداری از آن را با خود به مدینه می آورند و رسول الله صلی الله علیه وسلم را در جریان ماجرا قرار می دهند که آنها را تایید می کند و از گوشت همراه آنها می خورد.

